

از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسورناهدید را بستای، کسی که اورا پائوروه ویفره نواز ستایش نمود، وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به صورت یک مرغ به پرواز نمودن واداشت. ازاین جهت او سه روز و سه شب در پرواز بود. نمی توانست در آن فرود آید- سر انجام سومین شب او به سپیده دم رسید، در گاه بامداد روشن و توانا به اردویسورناهدید (الههٔ آبها) ندا در داد- ای اردویسورناهدید، الههٔ رودها، به یاری من بشتاب، مرا اینک پناه ده اگر من زنده به زمین اهورا آفریده وبه خانهٔ خویش رسم هر آینه من از برای تو در کنار آب رنگها (رود سیلابی دجله) هزار زور از روی آیین تهیه شده و تصفیه گردیده، آمیخته به شیرنیاز خواهم آورد. آنگاه اردویسورناهدید به صورت دختر زیبایی بسیار نیرومند خوش اندام، کمربند در میان بستهٔ راست بالا، آزاده نژاد و شریف از قوزک پا به پایین کفشهای درخشان پوشیده، با بندهای زرین آنها را محکم بسته، روان شد. او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک، طولی نکشید که اورا در یک تاخت تند، سالم بدون ناخوشی و بی صدمه، همان طوری که در پیش بود به زمین اهورا آفریده، به خان و مانس رساند. اورا کامیاب ساخت اردویسورناهدید، کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد، کامروا می سازد. " هرودوت در کتاب اول تاریخ خود بند ۱۰۷- ۱۳۲ می آورد: "آستیگ آخرین پادشاه ماد شبی در خواب دید، که از دخترش موسوم به ماندانا (در واقع مادر زرتشت، پسرخوانده کورش) چندان آب رفت که همدان و تمام آسیا غرق شد. شاه از مغها تعبیر این خواب را خواست و آنها به قدری شاه را از آتیه ترسانیدند که او جرئت نکرد دختر خود را به یکی از بزرگان ماد بدهد. زیرا می ترسید که به یکی از بزرگان ماد بدهد. زیرا می ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تاج و تخت او گردد. بالاخره دختر خود را به کامبیز (کمبوجیهٔ دوم) که از نجبای ماد و مطیع بود، داد چه او را شاه ماد از یک نفر مادی حدّ وسط پست تر و بی ضررتر میدانست. به خصوص که کمبوجیهٔ دوم (آثویهٔ اوستا، لفظاً یعنی قانع) شخصی بود ملایم و آرام. پس از آن درسال اوّل این ازدواج، شاه ماد در خواب دید، از شکم دخترش تاکی روئید، که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را پوشاند، تعبیری که مغها از این خواب کردند، به مراتب بیشتر از خواب اوّلی بر وحشت او افزود... " بی تردید قسمت اوّل این اسطورهٔ تولد کورش سوم که میگوید از ماندانا چندان آب برفت که همدان و تمام آسیا غرق شد و با تعبیر دیگری که از آن میشده، مثلاً ارتباط داده شدن آن با توفان و بارش برف عظیم زمان جمشید

و ایشان اسطورهٔ کورش را در دو قسمت ذکر کرده اند: یکی طبق خبر هرودوت به عنوان نوادهٔ دختری لمک (آستیگ) یعنی توبل قائن (جهاندار) و دیگری چنانکه ذکرش رفت در نقش اوتنپیشتیم (یعنی آنکه به حیات جاودانه دست یافت، همان

اوتراهیس یعنی بسپاردانا) جایگزین نموده اند. پس بی جهت نیست که کورش سوم تحت نام پشوتن (سازنده سد آهنین در بند داریال قفقاز، همان ذوالقرنین قرآن، یا همانکه در روایات شیعیان به نام بدرش آئویه، سفیان و سفیانی نام گرفته است) در اساطیر زرتشتی جزء معروفترین جاویدانیهاست. سندی که جای تردیدی در این جایگزینی و دو قسمتی کردن اسطوره فرزند و خلف توراتی لمک (آستیگ، لفظاً یعنی ثروتمند) یعنی نوح (کورش سوم، فریدون) باقی نمیگذارد همانا اسامی پسران وی یعنی سام و حام و یافث می باشد که نسخه بدل اصل ایرانی آن یعنی برادران سلم و تور و ایرج است: با اندکی دقت و تفحص در معانی عبری و کلاً سامی و همچنین ایرانی آنها معلوم میشود که روایت توراتی مطابق اصل ایرانی آن سلم و تور و ایرج به ترتیب آمده است: چه کلمه سام (شام) در عبری و عربی معانی معروف، بزرگ را می داده است که این مطابق معنی سلم اساطیر ایرانی می باشد. که به جای مگابرن برادر بزرگ زرتشت است: معنی لفظی سلم به زبانهای ایرانی سرور بزرگ میباشد که این لقب برادر بزرگتر سپیتاک زرتشت (ایرج) یعنی مگابرن (وهیشتاسپ) پسر خوانده بزرگ کورش سوم بوده است. خصال برجسته تاریخی کمبوجیه سوم فرزند کورش سوم یا همان تور شاهنامه فردوسی (لفظاً یعنی وحشی و دلیر و نیرومند) وی را با حام (سیاه) مطابق میگرداند. و سر انجام یافث (یعنی وسیع و تنومند) که پدر اساطیری ملل هندواروپایی به شمار رفته کسی به چز سپیتاک زرتشت (زریادر، زیریر) یعنی همان تنائوکسار (یعنی بزرگ تن، بردیه، ایرج) پسر خوانده معروف کورش و داماد وی نبوده است. نام زرتشت به زبان ساده به معنی دارنده تن زرین میباشد و این با توجه به اینکه وی و برادرش که ملقب به سلم است از نسل دوراسرو (یعنی صربهای دوردست، بوسنیها) یا همان قوم سلم شاهنامه (سئیریمه اوستا، کرواتها، کلاً صربوکرواتها) به شمار رفته، اسم و لقب کاملاً با مسمایی برای وی بوده است. گفتنی است که طبق گفته کتسیاس طبیب و مورخ دربار پادشاهان میانی هخامنشی کورش بعد از پیروزی بر آستیگ، سپیتمه داماد و ولیعهد وی را نیز مقتول ساخت و با آمیتیدا (ماندانا) دختر آستیگ و همسر سپیتمه و مادر سپیتاک (زرتشت) و مگابرن (وهیشتاسپ) پسران سپیتمه ازدواج کرد و این دو برادر را به ساتراپی ولایات بلخ و گرگان انتخاب نمود. این سپیتمه (هوم) که کتسیاس میگوید به عنوان جانشین آستیگ در نظر گرفته شده بود در اساطیر زرتشتی بسیار معروف است ولی اسطوره وی با جمشید، خدای میرای خورشید هندوایرانیان در هم آمیخته است. دلیل یکی شدن این اسامی شاید این بوده که سپیتمه (پوروشاسپ) و برادرش آراستی دو قلو بوده اند چه یمه (جم) به اوستایی به معنی دو قلو است. شاید هم آن از تلخیص تلفظ القاب وی یعنی هوم و هئورمه (دارای گله خوب) حادث میگرددیده است فی المثل مردم شهرستان مراغه (ایرانویج باستان) اغلب حرف "ر" را -چنانکه در نام هئورمه وجود دارد- "ی" تلفظ میکنند. به هر حال جمشیدی که در ایرانویج (شهرستان مراغه) با اهورامزدا به گفتگو مینشیند همان

سپیتمه - هومه (پوروشاسپ، پُر اسب) پدر سپیتاک زرتشت است که حاکم این منطقه بوده و افراسیاب (مادیای اسکیتی) را در اینجا گرفتار کرده است. بنابراین چنانکه از مندرجات بخش وندیداد اوستا برمی آید حادثهٔ توفان برف و سیلاب (توفان نوح) به وی نیز منتسب بوده است. از مندرجات زامیاد یشت اوستا به وضوح معلوم میشود که وی واقعاً بدست کورش (لفظاً یعنی قوچ) کشته شده است چه در آنجا قاتلان وی را سپیتوره (برهٔ سفید و مقدّس) واژی دهاک (ضحاک، آستیگ) ذکر کرده اند. اسطوره وی به قدری معروف بوده که تحت نام زکریا و هود به نویسندگان روایات تورات و انجیل و قرآن رسیده است چه نام زکریا (دارای حافظهٔ خدایی) با لقب معروف سپیتمه یعنی هوم (هئومه، در معنی دارای دانش خوب و درخشان) مترادف و همسان میگردد. پس بی جهت نیست که در اساطیر اسلامی ذکر یا نیز همانند جمشید با درختی که در تنهٔ آن پناه گرفته (لابد منظور هوم)، اره میشود. گفتنی است که در اساطیر هندوان نیز یکجا بودا (زرتشت) پسر سومه (هوم) و نیای سلالهٔ ماه به شماررفته است و جای دیگر مانو ویوسوت (دانای دور درخشنده= اوتراهیس بابلیها، نوح تورات) به عنوان هفتمین مانو پدر دو قلوهای ماه و خورشید یعنی یمه و یمی ذکر شده است و جایی دیگر بودا (زرتشت) خود به عنوان جاودانه آیین بودایی به بودای پنجم مَلقب شده است. در اساطیر کاسیان (اسلاف لران) و همچنین اساطیر کافرهای پاکستان و افغانستان ایمیریا (سروردانا و ایزد خاندان پادشاهی) هم به جای اهورامزدا-برهما و هم به جای یمه (جمشید، ایزد میرای خورشید) میباشد. در گرشاسنامهٔ اسدی طوسی، زرتشت (هومان) تحت نام تور (پهلوان= تنائوکسار)، پسر جمشید (هوم) شمرده شده است. براین اساس در انجیلها یحیی (در معنی زنده می ماند) که پسر زکریا به شمار آمده مطابق خود همان سپیتمه زرتشت از جاودانان معروف زرتشتی، جدّ و معرفّ و یاور منجی موعود (سئوشیانت) است. در کتب پهلوی هوم عابد (جمشیدتاریخی) تحت نامهای هوم و ون جوت بیش (درخت رنجزدای) جاودانی ایرانویج (شهرستان مراغه) به شمار آمده است. چون یحیی انجیلها نیز مبشر خبر آمدن منجی مسیحیان یعنی عیسی مسیح می باشد، بنابراین هوم (هود، دانای نیک) و هومان (پسر هوم، یعنی زرتشت) اصل زکریا و یحیی اساطیری انجیلها بوده اند. دنبالهٔ این بحث را بعد از بررسی شهرهای اساطیری/تاریخی کنگدزها سرمیگیریم:

اما راجع به کنگ دزهای ایرانیان باستان باید گفت در شاهنامه و کتب پهلوی و اوستا از شهرهای چندی به نام کنگ دز یاد شده که بر اثر همانمی غالباً باهم مغشوش شده اند و ایران شناسان نیز در پیدا کردن محل آنها به توافق نرسیده اند. این سرگردانی به سبب مجهول بودن افراد و تواریخ تاریخی در نزد آنان است؛ کتاب پهلوی بندش در مورد کنگدز یا کنگ دزها میگوید: "کنگ دزرا (دربارهٔ کنگدز) گویند که دستمند و پایمند و بیننده و رونده و همیشه بهار است. در آغاز کار بر سر دیوان

ساخته شده بود. کیخسرو (کی آخسار، ههوخستره) آن را بر زمین نشاند. و آن را هفت دیوار است زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینین و کاسگینین، در میان آن هفت صد فرسنگ درازا راه است و آنرا پانزده در است که از هر در تا دری بر اسب بیست و دو روز و به روز بهاری به پانزده روز شاید شدن." در روایت پهلوی هفت دیوار به صورت دیگری نوشته شده و چنین است: "یکی باسنگ، یکی با پولاد و یکی با آبگینه و یکی با سیم و یکی با زر و یکی با (قرائت مبهم) و یکی با عقیق. در دژ چهارکوه یافت میشود و شش رود قابل کشتیرانی در او هست و زمین آن چنان حاصلخیز است که اگر خری در آن بشاشد در مدت یک شب به بلندی انسان از خاک علف می روید. هریک از پانزده در به بلندی پنجاه انسان است. فاصله هر دری از در دیگری هفتصد فرسنگ است و در آن معادن غنی زر و سیم و سنگهای گرانبها و دیگر چیزها یافته میشود. سیاوش (فرائورت، چهارمین فرمانروای ماد) کنگ دژ را به یاری فرکیانی بر کمار (کمره) بنا کرد و کیخسرو (کیاخسار، ههوخستره) آن را تصرف و اداره نمود. پادشاه آن دژ پشوتن (کوروش) یعنی مردفنانا پذیر و پیرناشدنی است. ساکنان کنگ دژ در شادی و سربلندی و دینداری و پاکی به سر می برند و به ایرانشهر باز نمیگردند مگر هنگامی که پشوتن آنانرا برای جنگ با دشمنان ایرانشهر بدانجا بکشاند. و به یاری اهرمزد و امهرسپندان (امشاسپندان) آیین جهان را نو کند و دیوان را در روز رستاخیز از میان ببرد." در روایت پهلوی چندین کنگ دژ (دژ دارای گنج) در هم آمیخته است: کنگ دژ کیخسرو یا همان هوخست گنگ شاهنامه (یعنی دژگفتارنیک) همان هنگمتانه (یعنی گنجگاه محل تجمع مادها) همدان امروزی است. کنگ دژ سیاوش (یا سیاوخسگرد) همان شهر گنجه جمهوری آذربایجان است و سر انجام کنگ دژهای پشوتن (کوروش) در سرتاسر عرصه امپراطوری وسیع وی پخش بوده اند که از آن میان شهر دور کوروش در کنار سیحون یعنی کنگ دژبامی کتب پهلوی (یعنی قلعه گنج درخشان) همان خجند حالیه (لفظاً یعنی شهر خوب و درخشان) که از قدیم با دیوارچین مغشوش میشده و پاسارگاد (لفظاً یعنی جایگاه گنج و باج) و گنجه (سیاوخسگرد) در نزدیکی سد کوروش در قفقاز اصل بوده اند. تخت سلیمان (شیز) در جنوب آذربایجان هم کنگ دژی بوده که بر اثر همانی کوروش (کورو، سلیمان) بانام باستانی این دژ یعنی کولومیان (کورو میان) به کوروش سوم (سلیمان تورات و انجیل و قرآن) منسوب میشده است: رود چثرومیانی که در رابطه با این کنگ دژ از آن سخن رفته با تردید همان رود واررات (جاری شده از دژ) است که امروزه ساروگ (رود سرازیر شده از بلندی) خوانده میشود و شاخه ای از آن از تخت سلیمان سرچشمه میگیرد. اصلاً خود چثرومیان را می توان جاری شده از چشمه میان دژ معنی نمود. اما زامیادیشست اوستا و کتابهای پهلوی شهرستانهای ایران و بندهش این دژ معروف در قدیم به افراسیب تورانی اول (فراسپ) کشنده زئینیگو (سارگن دوم پادشاه سفاک آشوری)، منسوب میشد. درستی این گفته از آنجا

معلوم می‌گردد که منابع آشوری محل قتل سارگن دوم توسط اسکیتان (تورانیان) را حوالی دژ کولومیان (یعنی تخت سلیمان) آوردند. بهر حال جزء میان که در سه نام چثرومیان، تخت سلیمان (با یک جا به جایی در حروف) و کولومیان مشترک است، خود به صورت رشته سرخی این اسامی با هم مربوط می‌سازد. گفتنی است که درقرآن پشوتن یعنی کورش سازنده سد دفاعی آهنین دربند داریال قفقاز- که در وسط این کوهستان واقع شده- تحت نام ذوالقرنین معرفی شده و از این سد معروف وی نیز یاد گردیده است. در توضیح بیشتر این مطلب روایات اوستایی و پهلوی راجع به پشوتن و کنگ دژهای وی را از

فرهنگ‌نامه‌های اوستا تألیف هاشم رضی ذکر می‌کنیم: در رساله بهمن یشت آمده: " و من اورمزد دادارنیروسنگ ایزد و سروش اشو را به کنگ دژ که سیاوش درخشان برپا کرد بفرستم تا به چهرومیان پسرگشتاسپ پیراستار راست فره دین کیان بگوید که ای پشوتن درخشان! به این دیه‌های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو! و با آتش و آب آیین هادخت و دوازده هومیست را به جا بیاور. و نیروسنگ ایزد و سروش اشو (پاک) از چکاد دائی‌تیک نیک (فله) کوه ارزش در نزدیکی شهر رغه زرتشتی (=مراغه) به کنگ دژ که سیاوش درخشان کرده روند. بدو بانگ کنند که: فراز رو، ای پشوتن درخشان، چهرومیان پسر گشتاسپ (ویشتاسپ) و پیراستار راست فره دین کیان! فراز رو به این دیه‌های ایران که من اورمزد آفریدم و پایگاه دین خداوندی را باز به پیرای. ایشان به مانند مینویان بر روند... و فراز رود پشوتن درخشان با یک صدوپنجاه مرد اشو که هاوشت (پیرو) پشوتن هستند و جامه نیک مینویی از سمورسیاه برتن دارند. با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک...فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، به دستگیری آذرفرنیغ و آذرگننسب و آذربرزین مهر، بتکده بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند (اهریمن نابکار)، خشم سخت نیزه (لقب اوستایی دیوخشم) و همه دیوان و دروجان (شریران) و بد تخمگان و جادوگران به ژرفترین تاریکی دوزخ رسند؛ به هم کوششی پشوتن درخشان آن بتکده را بر کنند. و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هوکیریاذ (=سبلان یعنی کوه پرسود) بیایم و امشاسپندان را فرماییم که به همه ایزدان مینویی گویند که بروید و به یاری پشوتن درخشان رسید... مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان بانگ کند که: آن بتکده نشیمن دیوان (معابد بابل) را بکن. برو به این دیه‌های ایران که من اورمزد آفریدم (گویا مهر از جانب اورمزد سخن می‌گوید.) و پایگاه دین خداوندی را باز به پیرای، چه دروندان که ترابینند شکست خورند... فرا رسد پشوتن درخشان به این دیه‌های ایران که من اورمزد آفریدم، به اروند (دجله) و بهرود (فرات) چون دروندان او را ببینند، این تاریک تخمگان و نا ارزانیان شکست خورند." پیداست که از کنگ دژها پاسارگاد (یعنی جایگاه گنج و خراج) هم منظور می‌شده است. در مورد این شهر اساطیر کهن هندی که در رزمنامه مه‌بهاراته (گنج بزرگ) جمع آوری شده اند، بسیار سخن گفته اند اصلاً نام خود رزمنامه اشاره به پاسارگاد می‌باشد: در آن خاندان پاندو(زرین،

مقدس) هم به جای کیانیان اول (پادشاهان ماد، فرتریان هرودوت) و هم به جای کیانیان دوم (خاندان سپنداته داریوش هخامنشی، نوذریان) میباشد و حریفان مقهورشان خاندان کورو (خاندان کورش هخامنشی) هستند که از سه تن برادر (تنی و ناتنی) تشکیل میشدند که در اساس منظور همان سلم و تور و ایرج شاهنامه یعنی مگابرن (وهیشتاسپ پسر بزرگ سپیتمه)، کمبوجیه سوم پسر کورش و زرتشت (سپیتاک، زریادر، زرییر، گیو) بوده اند. مطابق موشته های چینی شهر سمرقند نیز کهنگ یعنی کنگ دژ نامیده میشد و در سمت غرب آن، در خوارزم نام اورگنج نیز به معنی شهر دارای گنج وسیع می بود. نام شهر غزنین را هم از ریشه کلمه گنج دانسته اند که خطاست چه نام غزنین ریشه در کلمه اوستایی گزن (جنگجو) دارد و بهتر است این نام به معنی جایگاه جنگجویان گرفته شود. یکی از اسامی قسمت میانی شهر رغه آذربایجان (جزنق) هم از این ریشه است. میدانیم این قسمت شهر اخیر (کاراجیک حالیه) که آتشکده آذرگشسب را در خود جای داده بود محل جنگجویان محسوب میشد. معهذا این شهر به خاطر گنجهای فراوان آن که سر انجام توسط هراکلیوس امپراتور بیزانس به غارت رفت گنجک نیز نامیده میشده است. یکی از اسامی مشابه دیگر آن یعنی گازاکا نیز معنی شهر جنگجویان را می داده است و از همین ریشه است نامهای سکایی قزاق و کازاک که به پچنگها (ایرکهای خبر هرودوت، لفظاً یعنی جنگجویان) از قبایل ترک شمال دریای خزر اطلاق میشده است. سرانجام در مورد پشوتن باید گفته شود که در روایات زرتشتی به درستی پشوتن از خاندان نوذری (هخامنشی) به شمار رفته ولی اینکه وی پسر ویشتاسپ و برادر داریوش (اسفندیار) به حساب آمده خطاست. به هر حال در دربار پشوتن (کورش) علاوه بر این ویشتاسپ، ویشتاسپ دیگری هم وجود داشته که همانا مگابرن (برادربزرگتر سپیتاک زرتشت) بوده است. و این دو برادر پسر خوانده های کورش به شمار می رفتند و این تلاقی اسامی همسان باعث گردیده که پشوتن (کورش) نه پدر خوانده یا برادر ویشتاسپ (برادر زرتشت) و خویشاوند ویشتاسپ پدر داریوش بلکه به اشتباه پسر ویشتاسپ هخامنشی گرفته شود. تورات به سبب آنکه پیشتر از اوستا تدوین و کتابت گشته حاوی اخبار اساطیری جالب و مهمی در باب فرهنگ ایران می باشد ایرانی که ابر قدرت منطقه خاورمیانه بوده است. برای مثال مانوح (بازمانده، جمشید) پدر شمشون (زاده خورشید) است و این دو به ترتیب با مانو آریائیان هند و تهمورث ایرانیان مطابق می باشند. از اینجا معلوم میشود که مانو (مانوش ایرانیان که فراموش گردیده) به جای همان جمشید (جام درخشان) پسر ویونگهان (دوردرخشنده) است که مطابق با مندرجات فرگرد دوم و ندیداد اوستا با شراب هوم در رابطه بوده است. در تورات این مطلب به صورت منع شدن والدین شمشون از مشروبات مخمر انعکاس یافته است. از اینجا معلوم میشود که شراب هوم (نوشابه دارای نیروی نیک) در موطن زرتشت همان شراب انگور بوده است. گفتنی است که انگور (لفظاً یعنی دارای شیر و عصاره) را

در زبان ترکی آذربایجان و ترکیه "اوزوم" گویند که می توان ریشه آن را به هوسوم آریائیان ایرانی و سکایی رساند که به معنی نوشابه دارای نیروی خوب است. پس معلوم میشود سوم (هوم) به شربتهای مخمر چندی اطلاق میشده که بهترین و مقدسترین آنها همانا شرابی بوده که از انگور (لفظاً یعنی دارای شیر و عصاره) بدست می آمده است. گفتنی است انگور محصول اصلی ایرانویج (ایران اصلی) یعنی شهرستان مراغه بوده و می باشد. میدانیم که اینجا همان رغه زرتشتی، زادگاه زرتشت و محل جمع آوری اوستا و جای نگهداری آن بوده است. چنانکه در آغاز اشاره شد خانواده داود و سلیمان همان پادشاهان هخامنشی شاخه انشان می باشند ما در اینجا به معرفی اعضاء آن و پادشاهان مادی مقدم بر آن میپردازیم: قیس (نیرومند) و پسرش شائول (مقتول، مطلوب) یا همان طالوت قرآن یعنی جوان زیبا و یوناتان (بخشیده خدا) پسر شائول به ترتیب مطابق با پادشاهان مادی خشتی (نیرومند، کاوس)، فرائورت (فرود، مقتول) و کیاخسار (متوشائیل تورات ، مرد خدا) می باشند. سلسله بعدی (خاندان داود) تورات مطابق اصل آنها پادشاهان هخامنشی شاخه انشان است که تنها فرق اندکی با مندرجات تاریخ هرودوت دارد: آرام (عالی) به جای ایرج (نجیب) ایزد قبیله ای ایرانیان است. عمیناداب (آزاد منش) همان هخامنش (دارای منش دوستانه) است. پسر وی نحشون (پیشگو) همان چیش پیش اول (قضاوت پیشه) است. شلمون (مرد صلح) به جای کورش اول است. بوغز (باشنده در عزت و نیرومندی) همان کمبوجیه اول (کامروا) می باشد. عوبید (خدمتکار) همان چیش پیش دوم است. یسا (بخشیده و کامگار) همان کمبوجیه دوم (کامیاب در جهان، ناتان تورات، آثویه اوستا به معنی قانع) است. داود (عزیز) همان کورش دوم (قوچ) سردار معروف کیاخسار (کیخسرو) بوده است؛ حتی نام حریف وی یعنی جلعاد (تنومند=توس شاهنامه) در اصل متعلق به خود وی بوده است. در اینجا به عمد یا به سهو خطایی هم رخ داده چه کورش دوم (داود) پدریسا (کمبوجیه دوم) بوده نه پسر او. سلیمان (مرد صلح) همان کورش سوم است. رحبعام (وسیع و تنومند) همان تنائوکسار (بزرگ تن، بردیه، سپیتاک زرتشت) است. پسر و جانشین وی ایبا (آقا سرورمن است) مطابق اُرتدندر (فرمانروای مردان) پسر زرتشت است. یربعام (ضد مردمی) همان کمبوجیه سوم است که به بدرفتار بودن متصف بوده است و از پسر (در واقع جانشین و برادر خوانده وی) یعنی زکریا (دارای حافظه خدایی) نیز همان گئوماته زرتشت مراد می باشد. در اینجا لازم می آید زکریاهای تورات را به طور جداگانه معرفی نماییم:

۱- زکریا (دارای حافظه خدایی) پسر (در اصل چانشین) یربعام (ضد مردم، آستیگ یا کمبوجیه سوم) است که این زکریا هم به جای سپیتاک زرتشت (هومان) وهم به جای پدر وی سپیتمه (هوم) می باشد. ۲- زکریای معاصر داریوش اول که پسر برکیا (دارای گفتار خدایی) است همان آصف (جمع آوری کننده) پسر برخیای روایات اسلامی است که وزیر سلیمان (کورش

سوم) به شمار رفته است. این زکریا به وضوح به جای زرتشت است. ۳- کتاب آخر و ماقبل آخر تورات به ترتیب به زکریا (دارای حافظهٔ خدایی) و ملاکی نبی (پیامرسان) منتسب هستند که این هردو نبی مطابق با نیروسنگ اوستا (مرد پیام، زرتشت) می باشند. ۴- زکریای کاهن پسر یهویداع (دارای دانش خدایی) است که نام پدر وی با هوم عابد اوستا و اوتراهیس بابلیها و مانو ویوسوت هندوان مطابقت دارد به وضوح با زرتشت پسر سپیتمه (دارای دانش مقدس) مطابقت دارد. ۵- زکریای پیغمبر که در انجیلها شوهر ایصابات (تویل، چاق خدایی) معرفی شده به وضوح به چای همان گئوماته زرتشت (زرتشت دانای سرودهای دینی) است چه اسم ایصابات مترادف نام آتوسا (دختر معروف کورش سوم، هووی اوستا) همسر گئوماته زرتشت است. سرانجام باید در این باب افزود که درقرآن به همراه قوم عاد(انجمنی = مغ یا انجمنی دوردست = بوسنی) و پیغمبرش هود (هوم، پدر زرتشت) از قومی به نام ثمود (به عبری یعنی معدوم) و پیامبرش صالح یاد گردیده که بی شک منظور از آنها همان زرتشت (هومان، هامان یعنی نیکومنش) و خاندان و قبیلهٔ وی میباشد: درقرآن نام زرتشت (هومان، نیکومنش) به صورت منحصر به فرد آن صالح پیغمبر قوم ثمود (به عبری یعنی معدوم) نیز ذکر گردیده که نظیر نقش توراتی - قرآنی دیگرش ایوب (یعنی آنکه به امتحانات سخت گماشته شد) خانواده و قومش با زلزله یا صیحه و آتش آسمانی میمیرند. قابل توجه است که نام صالح (نیکوکار = هامان) با شتر زرین و مقدس وی همراه است که بی شک آن از ترجمهٔ نام زرتشت (زرتوشترا) به دارندهٔ شتر زرین حادث میشده است. اینکه گفته شده قوم ثمود با صیحهٔ بلند آسمانی نابود شدند نتیجهٔ یکی شدن کلمات یونانی ماگوفونی (مغ کشی) با مگافونی (صیحهٔ بلند) می باشد. مطابق گفتهٔ هرودوت و کنسیاس زمان کشته شدن گئوماته زرتشت توسط داریوش، مغ کشی بزرگی به راه افتاد. درپایان گفتنی است نام کورش و داریوش و آتوسا دختر کورش - که ابتدا زن گئوماته زرتشت بوده و بعد از کشته شدن وی توسط داریوش و شش تن همراهانش زن داریوش گردید - در رابطهٔ خویشاوندی با گئوماته زرتشت (بردییه) به ترتیب فروشوستر (شهریار جوان، نوذر) و جاماسپ (براندازندهٔ مغ بینا) و هووی (نیک نژاد) آمده اند: می دانیم داریوش علاوه بر ازدواج با آتوسا، زن گئوماته زرتشت (بردییه) با دختر آنها به نام پارمیس (پردانش) - که همان پوروچیستای اوستا (بردانش) دختر کوچک گئوماته زرتشت اوستا است - ازدواج نمود و از همینجاست که جاماسپ (داریوش) داماد زرتشت بشمار رفته است. پیداست که لقب جاماسپ (کشندهٔ مغ بینا) به سبب ترور گئوماته زرتشت (بردییه) به وی داده شده است. از نام جاماسپ (کشندهٔ انجمنی دانا) پنین برمی آید که کلمهٔ جَم (الجم، عجم) در مورد هوم عابد (سپیتمه) پدر سپیتاک زرتشت و خود وی به معنی مغ و انجمنی و ایرانی بوده است چه این همچنین معنی عبری نام قوم عاد قرآن یعنی قوم خاندان زرتشت نیز میباشد. بسیار قابل توجه است که در شاهنامه

جاماسپ و گشتاسپ (بدر داریوش) علیه سپنداته (در اصل گئوماته زرتشت) توطئه میکنند. از اینجا چنین بر می آید که نام سپنداته (اسفندیار) از روی سهو ابتدا آگاهانه به داریوش ، قاتل سپیتاک زرتشت (سپنداته) تخصیص داده شده است. در رابطه با یکی بودن گئومه بودا(سروددان منور) و گئوماته زرتشت(سروددان زرین پیکر) گفتنی است : شهر و دیار زادگاهی بودا یعنی جایکه در جوار رجاگاها (شهر رجه) در ناحیه مگادها (منطقه دارای ثروت و گنج) در مملکت میانی به شمار رفته با شهر ودیار زادگاهی گئوماته زرتشت یعنی شهر رغه ماد کوچک (شهر مراغه آذربایجان) یکی است چه همانطوریکه گفته شد نام ناحیه میانی شهر رغه (رگا یعنی دشت)، کنگ دژ نامیده میشد و نام ناحیه ماد خود به معنی مملکت میانی است. سوای اینها نام اصلی بودا که سومیدها (سودرسان ماد، سوشیانت کشور میانی) آمده خود گواه صادقی بر یکی بودن بودا (منور) و زرتشت (دارنده پیکرزین) است. در شاهنامه نیز نظیر مندرجات کتب تاریخ هرودوت و کتسیاس و کتاب استر تورات به موضوع قتل عام مغان توسط داریوش اشاره شده است. ولی در اینجا این عمل نه به داریوش بلکه به دشمن اساطیری وی یعنی ارجاسب خیون (یعنی فرمانروای مردم اسب سالار) نسبت داده شده است:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ

و ز آنجا به نوش آذر اندر شدند رد و هیربد را همه سرزدند

ز خونشان فروزنده آتش بمرد چنین بد کنش خوار نتوان شمرد

ظاهراً کشتار مغان توسط داریوش ابعاد گسترده ای نداشته و منظور داریوش صرفاً کشتن گئوماته زرتشت و نزدیکانش در محل اقامت وی درسکایه آوائوتیش (یعنی درقصبه سکاوند نهاوند لرستان) بوده است. اما به هر حال خبر کشتار مغان توسط داریوش به صورت گسترده شایع شده بوده است. در این جا مغان درباری هخامنشیان نه تنها این روایت را درست ادا نکرده بلکه نام مقتول یعنی سپنداته (اسفندیار.سپیتاک زرتشت) را به قاتل یعنی داریوش تخصیص داده اند.

جشن و سرور برپاست. جشن ازدواج ولیعهد پارس، شور و حرارت خاصی در مردم ایجاد کرده است. این جا سرزمین پارس است. ماندانا به فرزند برومندش نگریست و او را از ته دل ستود. به یاد گذشته ها افتاد ...

ماندانا در رویا پدر بزرگش را دید. هووخستره بزرگ که دولت ستمگر و قدرتمند آشور را در هم شکسته بود و ماد را از چنگال آن رهانیده بود. نینوا با خاک یکسان شده است و دیگر نامی از آن نیست. ماندانا چشم گشود و فرزند برومندش را دید. دوباره به گذشته فکر کرد. آستیگ، پدر عیاش و بی عرضه اش را به یاد آورد که با مرگ هووخستره بر تخت سلطنت جلوس کرده بود. او سایه ای بیش نبود. پادشاه اصلی ماد، آری ینیس ملکه لیدیه ای ماد بود... و به برادر ناتنی اش کیاکسار فکر کرد. پسر

آری نیست. او هم همچون پدرش موجود کثیفی بود. ماندانا از عاقبت ماد می ترسید. دوباره چشم گشود و پسرش، کوروش را دید. لبخند زد و سعی کرد در آن شب فرخنده، شاد باشد. پسرش موجی از امیدواری در او ایجاد می کرد. ماندانا به یاد کودکی کوروش افتاد و بی اختیار اشکی از گوشه چشمش لغزید. زمانی که آستیگ، قصد داشت به هر نحوی وی را نابود کند...

این جا قصر پر شکوه پادشاه ماد است. آستیگ - که این روزها آژی دهاک نامیده می شود - در تخت زیبای خود خفته است. گویی راحت نیست. پهلوی به پهلوی می شود. عرق می ریزد و ... ناگهان از خواب می پرد. آری نیست به سویی می شتابد. آستیگ ناله می کند: درخت! یک درخت... کوروش... وایای!!

- چه دیده اید سرور من؟

: یک درخت. از شکم ماندانا بیرون آمد. او خودش بود... خودش بود!

- چه کسی خودش بود سرور من؟

: کوروش!... کوروش. از شکم ماندانا درختی بر آمد. شاخ و برگ گسترده و تمام آسیا را فرا گرفت. او کوروش است. فوراً دستور مسمومیت او را صادر کنید. فوراً!

ماندانا به یاد آورد که چگونه از کوروش دور افتاد. زمانی که نیرنگ آستیگ بی ثمر ماند و پسر دلبندهش به دست مرد چوپانی به نام مهرداد و همسر مهربانش بزرگ شد. در بیابان و صحرا، طبیعت معلم کوروش بود. کوروش، جوان برومندی شده بود که به نزد مادرش ماندانا و پدرش کمبوجیه بازگشت... ماندانا برای آخرین بار به خودش نهیب زد تا در جشن ازدواج پسرش کوروش، شاد باشد.

اندکی بعد از پایان مراسم جشن و سرور، جوانان پارسی در میدان بزرگ شهر به زور آزمایی پرداختند. آنجا بود که کئوبرو - کسی که به کوروش چیزهای بسیاری آموخته بود - جوانی را به او معرفی کرد. او، هیکلی قوی و عضلاتی نیرومند داشت و برای شرکت در جشن ازدواج به پارس آمده بود. مرد جوان، در مسابقات شمشیر زنی و اسب دوانی و کشتی، برتری خود را به رخ حریفان کشید. کوروش سردار بزرگ خود را شناخته بود. او کسی نبود جز، آبرادات.

یک ماه گذشت. وقت آن رسیده بود که کوروش، اولین قدم خود را در برقراری کشوری مستقل و قدرتمند بردارد. جلسه ای تشکیل شد که در آن کوروش، آبرادات، کئوبرو، ویشتاسب، بغابوخش و آراسپ شرکت داشتند. کوروش گفت: لیدی، ماد، بابل، مصر، پارس... چقدر از شنیدن این نامها دلتنگم. اوضاع امروز جهان ما این گونه است: کشور های کوچک و نیرنگ

های بزرگ. لیدی و ماد با هم متحد اند، چرا که آری نیس، ملکه ماد، خواهر کرزوس پادشاه لیدی است. خوب می دانید که کرزوس به جز یک پسر گنگ و لال کس دیگری ندارد. پس اگر دیر بجنییم، لیدی و ماد تحت فرمان آریه نیس در خواهند آمد. از طرفی، بخت النصر هم در بابل از هیچ گونه آزار بر یهودیان دریغ نمی ورزد. خراج سنگینی که ماد بر ما تحمیل می کند کمرشکن است و تاسف بیشتر برای آنکه این خراج گزاف، صرف عیاشی های آستیگ و کیاکسار و آری نیس می شود. ما باید از نامه های سری که بین لیدی و ماد از سوی آریه نیس و برادرش کرزوس انجام می شود باخبر شویم. آبرادات! من تو را مامور این کار می کنم. تو باید به لیدی بروی و این نامه ها را بدست آوری. ماموریت بعدی تو آنست که به ماد بروی و سعی در جمع آوری نیرو کنی. مردم ماد از ظلم و ستم آستیگ خسته شده اند و او را آژی دهاک می نامند. پس به محض حمله ما، به ما ملحق خواهند شد.

آبرادات تنها یک جمله گفت: بله سرور من.

آبرادات به لیدی رفت و با استفاده از اعتقادات خرافی مردم لیدی و کرزوس، به عنوان یک جادوگر وارد کاخ کرزوس شد و نامه ها را بدست آورد. سپس عازم ماد شد و علی رغم خطر های فراوان، نظر مردم را به سوی کوروش جلب کرد. کوروش نیز در پارس مشغول جمع آوری نیرو و آموزش دادن آنها بود. اکنون مقدمات حمله فراهم شده بود. کوروش، ماد را بدون کوچکترین مقاومتی فتح کرد. آستیگ در مقابل نوه خویش شکست خورد و سربازان او به محض دیدن بیرق عقاب نشان کوروش، سلاح هایشان را زمین گذاشتند و به او پیوستند. کوروش پدر بزرگ خود را امان داد و با او به مهربانی رفتار کرد و او را نزد خود نگه داشت. اما آری نیس و فرزندش کیاکسار به لیدی گریختند تا خود را محیای جنگ با کوروش کنند. جنگ با لیدی و تصرف سارد، قدم بعدی کوروش بود.

کوروش، مرد تصمیم های بزرگ، اینک از هر لحاظ آماده نبرد با لیدی است. سپاه کوروش و کرزوس همدیگر را در پتریوم ملاقات کردند. سربازان سنگین اسلحه لیدی در مقابل سپاهیان دلیر کوروش تاب مقاومت نیاوردند و به سمت سارد گریختند ولی کوروش بر خلاف انتظار کرزوس، از راه کوهستانی و در زمستانی سرد وی را تعقیب کرد. کرزوس که انتظار نداشت کوروش او را از آن راه تنگ کوهستانی تعقیب کند، پیاده نظام های خود را مرخص کرد. وقتی کرزوس در سارد با لشگر کوروش رو به رو شد دریافت که عمر امپراطوری سارد پایان یافته است. هوش سرشار کوروش بار دیگر نمایان شد و در میدان جنگ، اندک اسب سواران باقی مانده لشگر کرزوس نیز با دیدن شتر های کوروش رمیدند. کوروش از کشتن کرزوس

هم صرفه نظر کرد و از غارت کردن مردم پرهیز نمود. تا آنجا که گویی جنگی رخ نداده است. فرمان معروف کوروش در حمایت مردم شکست خورده، روی استوانه گلی نوشته شد و همینک نیز موجود است.

آخرین قدم کوروش، فتح بابل بود. با فتح بابل، کشور رویایی و افسونگر، کوروش فرمانروای سه قدرت بزرگ جهان شد. لیدی، ماد و بابل. سربازان پر زرق و برق بابل، به هیچ وجه مانعی برای تصرف کشورشان نبودند. اینک موقع تاجگذاری شاه جهان شده بود. پارسیان ترجیح دادند تا برای زیبایی بیشتر از لباس های مادی استفاده کنند. کوروش با وقار خاصی بر گردونه باشکوهش حرکت می کرد و جمعی که مشعل به دست داشتند گرد او را گرفته بودند. قبای ارغوانی کوروش که پودهایی زربفت داشت، فریبنده و مجذوب کننده بود. کوروش، تاج پر شکوه ایران را بر سر نهاد. دو شاخ بلورین بر سر کوروش خودنمایی می کرد. او یک انسان معمولی نبود. حضار، بی اختیار در مقابل عظمت کوروش کبیر تعظیم کردند.

کوروش به آینده هم نگریست. در زمانی که نوروز فرا رسیده بود، کمبوجیه پسرش را به عنوان ولیعهد خویش برگزید و به عنوان فرمانروای بابل منصوب کرد.

ایران، یگانه قدرت جهان آنروز، تنها مصر را در مقابل داشت. اما گویا مقدر نبود که کوروش کبیر، وسعت قلمرو خویش را پس از فتح مصر ببیند. زمانی که کمبوجیه به نیابت از پدر برای فتح مصر عازم شده بود، کوروش در لشگر کشی به نزدیکی دریاچه آرال در مقابله با اقوام وحشی زخمی شد و در گذشت. جسد او را هشت سال بعد، داریوش کبیر به تخت جمشید آورد و به توصیه خود کوروش، با احترامی خاص به معبد آناهیتا انتقال داد.

کوروش، یگانه مرد بزرگی که اهل تسامح بود، کسی که پس از فتح لیدی در حمایت از دشمن شکست خورده نخستین اعلامیه حقوق بشر را صادر کرد، کسی که یهود را از چنگال بخت النصر رهانید، کسی که با ایجاد سد آهنینش، فساد یاجوج و ماجوج را فرونشاند، ذوالقرنینی که قرآن از او با احترام یاد کرد، پس از ایجاد سرزمینی آباد، چهره در نقاب خاک کشید و به اهوره مزدا پیوست. بوته گل کوشترک چند هزار ساله بر مزار کوروش در پاسارگاد، همچنان نفس می کشد و عصاره جلال و شکوه پادشاه بزرگ ایران را تراوش می کند.